

سخن یوسف ثبوتی در همایش ملی مهاجرت نخبگان علمی در ایران امروز؛ چالش‌ها و راهکارها

انجمن ایرانی اخلاق در علوم و فناوری

۱۲ دی ۱۴۰۳

اگر نگاهی گذرا به تاریخ یک صد ساله گذشته مان بیندازیم، معمولاً در هر روستای بزرگ یک ملا یا ملا باجی پیدا می‌شد که قرآن خواندن را به کودک و نوجوان یاد بدهد. اگر در بین بچه‌ها یکی دو نفر تیزهوش پیدا می‌شدند، پس از مدت کوتاهی متوجه می‌شدند که دیگر در روستا، بیشتر از آن‌چه ملا می‌داند، یاد نمی‌گیرند. به نزدیک‌ترین شهر می‌آمدند. در شهر مسجدها و ملاهای بزرگ‌تری بودند. پس از مدتی جوان می‌دید که در شهر هم بیشتر از دانسته‌های ملای شهر یاد نمی‌گیرد. به شهر بزرگ‌تر می‌رفت؛ به تهران، شیراز، اصفهان یا تبریز. و مآلاً راهی قم یا نجف می‌شد. مهاجرت نخبگان ریشه تاریخی عمیق دارد. اگر محیط نتواند آدم‌های نخبه‌اش را نگه دارد، مهاجرت نخبه ناگزیر خواهد بود.

به ریشه‌های تاریخی کهن‌تر اشاره کنم. جندی شاپور تقریباً از نیمه‌های دوره ساسانیان آغاز می‌شود. در قرن اول و دوم هجری هنوز جندی شاپور پویائی دارد ولی یکی دو سده بعد جایش را به بیت الحکمه‌های بغداد می‌دهد. چرا جندی شاپور به وجود آمد؟ یک عامل بزرگ، اختلافات مذهبی در روم شرقی بود. عرصه را برای نخبگانش تنگ کرده بود. به ایران ساسانی در آن زمان مداراگر پناه آوردند و در شکوفائی جندی شاپور نقش بازی کردند. چرا جندی شاپور در حدود سده دوم هجری جایش را به بیت الحکمه‌های بغداد و بصره و بعدها به نیشابور و شهرهای دیگر داد. برای این که خلفای عباسی و سلاطین غزنوی و سلجوقی قدر دانش و صاحب دانش را بهتر می‌دانستند. اکنون صحبت از دیاسپورای ایرانی می‌کنیم؛ به نظر من کاملاً طبیعی است. نخبگان ایران از الگوی تاریخی و فرهنگی آزموده شده جهانی پیروی می‌کنند. اگر بخواهیم نخبگان مان در ایران بمانند، ایران باید برای نگه داشتن شان آمادگی داشته باشد. در ۴۰-۵۰ سال گذشته ما پذیرای نخبگانمان نبوده‌ایم.

من بر این باورم که قوام و دوام جماعات در گرو آدم‌های معمولی آن‌هاست. آدم‌های معمولی یعنی همین‌هایی که الان در این جا نشسته‌ایم. آدم‌های معمولی یعنی همین‌هایی که وقتی به اینجا می‌آمدیم سر راهمان در کوچه و خیابان دیدیم و وقتی که از این جا بیرون می‌رویم خواهیم دید. آدم معمولی یعنی بقال و خواربارفروش و نانوا سر

کوچه‌ها مان. آدم معمولی یعنی راننده‌های اتوبوس و تاکسی و مسافران‌شان. آدم‌های معمولی صبح که از خانه بیرون می‌آیند دغدغه‌شان انجام کارهای متعارف و تامین نیازهای روزمره خود و فرزندان‌شان است. سر به راه‌ترین و درست‌کارترین و پرشمارترین بخش هر جامعه‌ای هستند و جامعه را سرپا نگه می‌دارند. نخبگان در هر جامعه‌ای اندکند؛ به یک در ۱۰۰ هزار و در میلیون هم نمی‌رسند. آدم‌های ناخلف جامعه هم بسیار معدودند، به یک در ۱۰۰ هزار نمی‌رسند. اگر حاکمیت کلان جامعه فرصت کافی و وافی به جمع کثیر آدم‌های معمولی‌اش ندهد جامعه فرو می‌پاشد. در ۴۰-۵۰ سال حاضرمان چنین کاری را نکرده‌ایم. هر بخش از حاکمیت را نگاه کنیم، حراست، نظارت، حسابرسی، حساب‌کشی، گرفتن و بستن و مجازات، به صورت‌های مختلف وجه غالب حاکمیت بوده است. می‌پذیرم که شهربانی، دادگستری، اداره اطلاعات، و نیروی انتظامی برای حراست جامعه از آدم‌های ناخلف لازم است. ولی به همین بهانه برای پیدا کردن یک ناخلف در انبوه آدم‌های معمولی درست کار چنان قیدوبندی روی جامعه گذاشته‌ایم که آدم معمولی فرصت و جرأت دست زدن به هیچ کاری را ندارد؛ برای پیدا کردن یک ناخلف در میان ۱۰۰ هزار آدم خلف. این همه حساب‌رسی، حساب‌کشی، ارشاد، حراست و نظارت ضرورت ندارد. از سوی دیگر، بنیاد نخبگان و بنیاد سرآمدان درست می‌کنیم برای اینکه ممکن است در بین انبوه آدم‌های معمولی نابغه‌هایی هم وجود داشته باشد. و فراموش می‌کنیم که بخش بسیار بزرگ جامعه را آدم‌های معمولی و متوسط‌الحال تشکیل می‌دهند که صبح از خانه بیرون می‌آیند، کارشان را انجام می‌دهند و عصر به خانه برمی‌گردند. این جمع بزرگ را نمی‌بینیم و فرصت‌شان نمی‌دهیم. نظام حراست و نظارت غلاظ و شدادی که داریم همه را سرکوب و بی‌انگیزه می‌کند. سقوط اخلاقی و سقوط شخصیت می‌آورد. آدم‌ها جسور بار نمی‌آیند که هیچ، هر روز زبون‌تر و کم‌شخصیت‌تر می‌شوند.

از حدود ۱۰۰، ۱۵۰ سال پیش که با غرب آشنا شدیم، صنعتش را قبول کردیم، خریدیم و آوردیم. دانشش هم به نظرم خوب آمد، آن را هم تا اندازه‌ای یاد گرفتیم و آوردیم. از پزشکی‌اش استقبال کردیم و الحمدلله نظام پزشکی خوبی در کشور داریم. ولی در اخلاق غرب عیب می‌بینیم، در قانون و در نُرَم‌های اجتماعی‌اش عیب می‌بینیم. فکر می‌کنیم می‌توانیم خوب‌های غرب را بگیریم و بدهایش را کنار بگذاریم. سیاستش خیلی بد است، حقوق بشرش اصلاً به درد نمی‌خورد، با باورهای ما نمی‌خواند. بی‌حجابی و اختلاط زن و مرد در رقص‌ها و آوازهای بی‌بند و بار، و خیلی چیزهای دیگرش افتضاح است. تصمیم می‌گیریم سیاست و اخلاق و فرهنگ ناخوشایند غرب را کنار بگذاریم. ولی چه جوری؟ تصمیم می‌گیریم بگیریم و ببندیم! در اینجا است که متوجه می‌شویم، نمی‌توانیم با دنیا

کنار بیاویم. چرا؟ برای اینکه اخلاقش با اخلاق ما نمی‌خواند، معتقداتش با معتقدات ما نمی‌خواند، فرهنگ گذشته‌اش با فرهنگ گذشته ما نمی‌خواند. در اینجا است که استاد دانشگاهی نوعی می‌بیند دانشجویی که سال‌ها برایش زحمت کشیده، آمده و توصیه‌نامه می‌خواهد برود به کانادا، آمریکا، انگلستان، آلمان، استرالیا. آنجاها دانشگاه‌های بهتری دارند، آزادترند.

کمی دیگر اندیش باشیم. لازم نیست به خاطر کنترل ناخلف‌ها، نظارت، حراست، ارشاد و بگروبیندها آن‌قدر غلیظ و سختگیرانه باشد که عرصه را برای کار، ابتکار و آفرینندگی اکثریت تنگ کند. و لازم نیست برای پروراندن نخبگان و نابغه‌ها تمهیدات ویژه اندیشیده شود و سرمایه‌گذاری شود. اگر افراد معمولی جامعه فراغ بال داشته باشند، نه تنها گلیم خودشان را از آب بیرون می‌کشند، بلکه مبتکر، آفریننده و جسور هم بار می‌آیند. در چنین جامعه‌ای، هم ناخلف‌ها عرصه را برای خود تنگ می‌بینند و پا پس می‌کشند، و هم افراد بااستعداد فرصت آفرینندگی بیشتر پیدا می‌کنند. در تفکر دولتی و مدیریتی مان درست برعکس عمل می‌کنیم؛ نظارت، حراست، ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر به قدری زیاد است که عرصه را برای همه تنگ می‌کند. لازم است بسیاری از مقررات، حساب‌رسی‌ها و حساب‌کشی‌ها کنار گذاشته شود. هم‌زمان لازم است بدنه کارمندی کشور کوچک‌تر شود. لازم است به مدیر و رییس و کارمند جزء و کل آموزش داده شود که مقررات و آیین‌نامه‌های روی میز را در جهت کارگشایی تعبیر و تفسیر کند، نه در جهت گره زدن، معطل گذاشتن کار، و از سر باز کردن مراجعین.

به نظام حراست و نظارت‌مان نگاهی بیاندازیم.

سیاهه نهادهایی که صددرصد وظیفه نظارتی دارند:

- نظام ذی‌حسابی: ناظر بر دخل و خرج‌های دولتی.
- سازمان حسابرسی و نظارت بر شرکت‌های دولتی: ناظر بر دخل و خرج‌های شرکت‌های دولتی.
- دیوان محاسبات: ناظر بر دخل و خرج‌های دولتی.
- سازمان بازرسی کل کشور.
- دفاتر تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی.
- مهندسین مشاور و ناظر و عالی: ناظر بر هر چیزی که فکر می‌کنید.
- نهادهای ناظر بر امور امنیتی و حقوقی:
 - وزارت اطلاعات: برای یافتن ناخلف.

- وزارت دادگستری: برای قضاوت ناخلف.
 - نیروی انتظامی با تمام شعبات آن نظیر راهنمایی و رانندگی، دفاتر اتباع خارجی، گذرنامه و غیره: برای حراست از جامعه در مقابل ناخلف و نادرست.
 - نهادهای ناظر بر قانون گذاری:
 - شورای نگهبان: ناظر بر مجلس شورا و مجلسیان.
 - مجمع تشخیص مصلحت: ناظر بر مجلس و شورای نگهبان.
 - دفاتر تحقیق و تفحص مجلس: ناظر بر هر گونه عملکرد همه نهادهای دولتی و غیردولتی.
 - شورای انقلاب فرهنگی: ناظر بر هر چیزی که در وزارت علوم و فرهنگستانها قرار است انجام بگیرد.
 - وزارت ارشاد: ناظر بر نشریات، تولیدات فرهنگی، رسانه‌های جمعی نوشتاری.
 - ستاد ائمه نماز جمعه.
 - دفاتر حراست در تمام نهادهای دولتی.
 - دفاتر نمایندگی‌های رهبری در دانشگاه‌ها و نهادهای دولتی.
 - ستاد مبارزه با منکرات.
 - ستاد نظارت سازمان مدیریت برنامه‌ریزی: برای نظارت فنی در هزینه‌ها و عملیات عمرانی.
 - در وزارت کشور شامل استانداری، فرمانداری و بخشداری‌ها: برای نظارت عمومی و نظارت بر شوراهای اسلامی و غیره...
- بالاخره، کم‌وبیش ۳۰ درصد از وظایف هر وزارتخانه یا اداره‌ای که در اینجا گفته نشد، به امر نظارت اختصاص دارد. با این قیدوبند نمی‌شود کاری کرد. هر کاری بکنیم، ضایع خواهد شد.
- کم و بیش در یک‌صد سال پیش قانون را از غرب گرفتیم، ولی نمی‌خواهیم بپذیریم که قانون یک قرارداد اجتماعی بین حکومت با مردم و مردم با مردم است. با تفکر مدیریتی یک‌صد سال پیش ما متفاوت است. کشور ما، سابقه فرهنگی هزار و چند صد ساله دارد. اقلاً با دوره اسلامی آن آشنائی خوبی داریم. در آن دوره‌ها کشور را یا پادشاه اداره کرده یا خلیفه یا حاکم شرع. پادشاه، حاکم، و خلیفه قدرت مدیریتی و نظامی داشتند و هر کسی را که به فرمان سلطان و خلیفه گردن نمی‌نهاد گوش مالی مناسب و غیر مناسب می‌دادند. حاکم شرع هم باور داشت همه

احکامش را از قرآن و فقه و نصوص گرفته و به آن‌ها نمی‌شود دست زد. با این سابقه تاریخی می‌بینیم قانونی را که از غرب عاریه گرفته‌ایم با خلق و خوی مألوف‌مان نمی‌خواند. به همین جهت قانون را می‌نویسیم، ولی اگر خوشمان نیامد اجرا نمی‌کنیم یا یک جور دیگری اجرا می‌کنیم. در بسیاری موارد، اگر لازم به بگیر و ببند باشد، قانون داریم و اجرا می‌کنیم. ولی اگر قرار باشد مردم فراغ بال داشته باشند قانون نداریم. در مدنی که به وجود آورده‌ایم تناقضات جدی داریم. بله درست است در گذشته، سابقه تاریخی بسیار باشکوهی داشتیم. ابن سینا، بیرونی، و بزرگان دیگری داشتیم. فرمانروایان بسیار باشکوهی داشتیم. کوروش و داریوش داشتیم. ولی همه این‌ها مال گذشته است. دنیای امروز را نمی‌شود با اتکای به افتخارات گذشته و شمردن این‌ها اداره کرد.

یک نکته دیگر هم عرض کنم. تکنولوژی‌های جدید روزانه عوض می‌شوند. در این روزانه عوض شدن، نظام دانایی وارونه شده است. در گذشته‌ی نه‌چندان دورمان، ۶۰ ساله‌ها بازنشسته می‌شدند، و صحنه را به فرزندان ۴۰-۳۰ ساله‌شان وا می‌گذاشتند. این زن و مرد ۴۰-۳۰ ساله، از پدر و مادر ۷۰-۶۰ ساله‌شان کمی بیشتر از دنیا یاد گرفته بودند؛ احترام آن‌ها را هم نگه می‌داشتند. ولی اکنون، با این سرعت یادگیری، فرزند ۲۰-۱۵ ساله، از پدر و مادر ۳۰، ۴۰ ساله‌اش بیشتر می‌داند. زیرا سرعت یاد گرفتن و سرعت پیشرفت دنیا، سریع‌تر است. در همین ۱۰ سال گذشته، بچه ۱۵ ساله از برادر و خواهر ۲۵ تا ۳۰ ساله‌اش بیشتر می‌داند و این سن پایین‌تر هم می‌آید. خانه که تشریف می‌برید، ملاحظه کرده‌اید. وقتی گوشی‌تان کار نمی‌کند، بچه ۱۲-۱۰ ساله‌تان را صدا می‌زنید کمک‌تان کند و بچه می‌فهمد از پدر و مادر ۳۰-۲۵ ساله‌اش بیشتر می‌داند. احترام‌شان را حتماً نگه می‌دارد، ولی متوجه شخصیت خودش هم هست. به این وارونگی در نظام دانایی، باید توجه کنیم. عامل جدیدی است. بچه‌ای که حتی دبیرستانش را هنوز تمام نکرده است، با دنیا آشنا تر است از معلمی که سر کلاس به او درس می‌دهد.

تشکر می‌کنم.